

نادر خان

و

خاندان او

بقلم مهاجر افغان

اقتباس از شماره اول نشریه جمهور اسلام یکم سپتامبر ۱۹۵۱ طبع
پشاور صفحه ۱۰-۱۸ و زمان یاد شده مصادف با زمانی است که
علامه عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت مؤقت افغانستان را در پشاور
نمود و خود مکلف ریاست دولت و صدارت مؤقت را بدوش گرفت و
خط مشی خود را اعلان نمود.

(۱)

سوابق خاندانی طلا پرستان

حکومت کنونی افغانستان را اعلیحضرت احمد شاه بابای کبیر در حدود (۱۱۶۰ق) در قندهار شالوده نهاد، در مدت که آن شهریار هوشمند توانست، ملت افغانستان را به نقطهٔ وحدت ملی گردآورد و در سایهٔ همین وحدت اسلامی و ملی بود که مملکتی وسیع را مانند دورهٔ غزنوی در قلب آسیا با عظمت دیرین و روایات اسلامی و ملی تجدید داد. آن شهریار هوشیار با شهزادگان اسلامی هند و ایران و بخارا که ممالک همسایهٔ مملکت وی بودند دست اخوت و برادری داد. در دهلی شہزادہ بابری را بر تخت نشاند، در خراسان اخلاف نادر شاه را پرورانید. بخارا را بعد از زد و خورد مختصر به دودمان شاهان مسلمان انجا فرو گذاشت. در جنوب مملکت دودمان شاهی بلوچ را با خود متحد کرد. بامیرهای بومی قطغن و بدخسان طرح مؤدت ریخت. سیاست دولت افغانی درانی عیناً همان سیاست اعلیحضرت محمود غزنوی و سلاطین بزرگ غوری بود، که بر اخوت و برابری و مؤدت اسلامی اتکاء داشت، و مؤدت احمد شاهی با دودمانهای مسلمان بابری دهلی و نصیر خان بلوچ و میرهای سند و شکارپور حافظ رحمت خان در قلب هند، میرهای قطغن و شاهرخ شہزاده اعمی نادر خراسان وغیره امرای معاصر دلیل روشن این سیاست مفید است.

احمد شاه بابای بزرگ در ۱۱۷۶ق از جهان در گذشت، نام نیک جاویدی را در تاریخ افغانی و در تاریخ آسیای وسطی و هند گذاشت، ولی متأسفانه مملکت و سیاست وی از طرف اخلاف او که سالهای دراز در کابل و قندهار و پشاور و پنجاب و سند و هرات مشغول زد و خورد و پیکار یکدیگر بودند طوریکه میایست حفاظه نگردید و سیلاپ مدهش استعمار نیز از شرق و غرب، آن کشور وسیع را در تحت خطر گذاشت، و در پیچ و خم اوضاع سیاسی و تحریک فعالیت های داخلی و خارجی در حدود ۱۲۳۰ق دودمان احمد شاهی منحل گردید. و دودمان جدیدی از نسل محمد خان بارکزایی (مشهور به محمد زایی) که به دربار دودمان همین خاندان فرزندان متعدد سردار پاینده خان و برادران وزیر فتح خان در هر گوشه مملکت از کشمیر تا هرات و آمویه و سند تا کنار بحر هند مسلط گشتند و این دوره هم تا پنجاه سال دیگر به خون ریزی و پیکار و تخریب گذشت.

از جمله برادران وزیر فتح خان، شخصی بنام سلطان محمد خان شهرت داشت و این سردار عیاش و رعونت پرست حکمدار پشاور و مربوطات آن بود. وی در وزیر باغ پشاور آئینه خانه داشت و اوقات او با صدها پرپوشان درباری به عیش و نوش میگذشت. این مخلوق عجیب ”طلا“ را بسیار دوست داشت، طلا میخورد (کشته طلا)، طلا می پوشید (پوشانک طلا) بر فرش و بستر طالی میخوابید، دست بند و پای زیب و بازو بند و کفش طلایی می پوشید و حمایل سنگین طلا بگردن می بست و با عشقی که سردار نامدار به طلا داشت بالاخره به ”سردار طلایی“ و ”سلطان طلایی“ نامزد گردید. او همه عمر خود را در آغوش پرپوشان درباری، در سکر دائمی گذرانید. از حال مردم

خبری نداشت، وقتی که درباریان و کارداران سردار او را برای چند دقیقه از آغوش میرویان می‌بودند حضرت سردار میگفت: "من چیزی دیگر نمی‌دانم، بروید هر چه میخواهید بکنید ولی اینقدر بمن بگوئید چقدر طلا آورده اید؟"

در بیرون حرم سردار، همواره یک دسته طبیبان، مشغول ساختن کشته طلا بودند و جم غفیری از زرگران مرصعینه می‌ساختند. در اوقاتیکه طلائی نیز بدست نمی‌آمد زیور و سامان آلات کهنه و طلا را ذوب می‌کردند، وا آنرا به قالب‌های نو میریختند تا حضرت سردار از مظهره آن لذتی برده باشد!

با اینصورت سردار ما در پشاور حیات بسر می‌برد و کارداران وی با شدت تمام سرگرم چپاول و غارت بودند! در حالیکه دولت تازه دم سیک در پنجاب با سرعت برق پیش میرفت و یک قطقه کشور افغانی را بزور سر نیزه سربازان دیر از اقصا کشمیر تا حواشی پنجاب مسخر کرده بود!

سلطان محمد خان طلائی شب و روز غرق نشاط و کامرانی بود و در آئینه خانه وزیر باغ پشاور از کنار پری رخان پری درباری سری برآورده نمیتوانست. حکومت او را از سوی مشرق لشکر خوفناک و رقیب آهنین مانند رنجیت سنگ تهدید میکرد و اینکه سپاهیان خونخوار رنجیت بکنار سند به حصه اتک رسیده بودند تا که سردار سری از بالین غفلت و عطالت بر میداشت کار از کار گذشت و قوای آزموده و جنگ دیده سیک برین طرف سند ریختند. ولی سردار و برادران او این سرزمین دلاوران را که مدفن خوشحال خان و مجاهدان پبنتون

بود در برابر طلایی چند به رنجیت فروخت و برای ادامه اقتدار خود
بدامن آن خونخوار سفاک آویخت.

(۲)

شمول در قتل سید

دران وقت ستاره اولین حکومت اسلامی هند در فضای کوهسار کنارهای سند و حدود پشاور می درخشید و مجاهدین آزادی خواه مسلمان هند و کوساران افغان در تحت قیادت مرحوم سید احمد شهید و مولوی اسماعیل شهید (رحمه اللہ علیہم) برخلاف حکومت غیر اسلامی سیک و قشون آینده استعمار جهاد میکردند. میبائیست که این حکومت اسلامی و مجاهدین فی سبیل اللہ از طرف امیر کابل و برادرانش تقویه میگشتند ولی متاسفانه امیر کابل از توسعه نفوذ اسلامی مجاهدین ترسیده و سردار طلائی در پشاور بر علیه این مجاهدین بنای فساد و مخالفت نهاد. به سید احمد شهید زهر داد و بلاخر با قشون رنجیت همدست گردیدند و در معرکه بالاکوت به کمک و معاونت کفار آن مجاهدین راه اسلام و آزادی را شهید کردند و اولین چراغ فروزان آزادی مسلمانان را در ۱۲۴۷ق خاموش نمودند ولی به مصداق:

تو هم شب را بسر کی میبری ای شمع کم فرصت!
گرفتم سوختی پروانه آتش بجانی را
سردار طلائی که ناموس السلام و وطن را به طلائی چند فروخته
بود در مقابل نفوذ روز افزون نظامی سیک مقاومت کرده نتوانست و
یک حصة مهم پیکر مملکت را به رنجیت فروخته و بکابل گریخت.
تا که بسال ۱۲۷۸ق در کابل مرد. ولی در نزد ملت افغان بدnam ترین

مردی بود که او را فروشنده پشاور خوانندی و در اوقاتی که بعد از گریختن از پشاور بکابل میزیست مردم او را "طلایی نامرد" گفتندی و تپه مرنجان را که مقبره او و خاندان اوست در کابل "تپه بی ننگان" نامیدی اما در پشاور بسبب طرفداری رنجیت سنگ برادر او یار محمد خان را "یارسنگ" گفتندی و رجوع بتاریخ نوای معارک نسخه موزه کابل. این بود آغاز و انجnam و سؤ عاقبت "سردار طلایی" موسس این خاندان که عمرش به لهو و لعب و افراط در مسکرات، مناهی و در آغوش پریرویان درباری بر عونت و عطالت و وطن فروشی و اجانب پرستی سپری شد. دودمان زمامداران کنونی افتخار انتساب چنین مرد مردود و بدنامی را دارند و "طلائی زادگان" امروزه مصدق صحیح "الولاشر لابیه" اند.

(۳)

یحیی خیل

از جمله فرزندان زیاد سلطان طلائی آنانیکه بصورت مشروع منصوب به روی اند، دو برادر سردار یحیی خان و ذکریا خان معروف اند. سردار یحیی خان نیز طلا پرستی و طن فروشی و ارتکاب ملاحتی و مناهی را از حضرت پدر به ارث برده بود. قصص سیمی و بخل وی حتی با برادرش در بین اعوام معروف است.

سلطان طلائی ۴۶ پسر و ۳۶ دختر داشت، این جم غفیر طلائی زادگان، همواره جرائم دربار افغانی بودند و مایه هر فساد و فتنه برای مملکت میشدند. برای اینکه به دربار راهی داشته باشند و در تاراج و غارت بهره وافری گرفته باشند پادشاهان وقت را که از سلاله امیر دوست محمد خان بودند میفریفتند. و آنها را به عیاشی و زن پرستی تشویق میکردند. این خانواده چون در عالم جنسی بصورت غیر طبیعی بعمل آمده و از یکنفر بزور کشته طلاء و ادویه معذره و مقویات باء در هر دو صد نفر زاده اند بنا بران یک نوع ضعف مخ و دماغ و حالت نیمه جنون نیز داشته و در بسی از افراد آنان نیز دیده میشود و جنون پول دوستی و طلا پرستی و ستمگاری در دماغ اکثر این مردم پیچیده است.

سردار یحیی خان یک دختر خود را بدربار امیر یعقوب خان به لطائف الحیل داخل ساخت و همین فتنه بود که منبع فساد دودمان و سقوط امیر و بربرادی مملکت گردید. سردار بدین وسیله تقریبی بدربار

امی یافرت، و در نازک ترین اوقات حیات مملکت که انگلیسیان در جنگ دوم از طرف غازیان ملت فشرده می شدند و سپاهیان افغان بر نماینده انگلیس کیوناری نام در بالا حصار کابل قهر کردند همین سردار یحیی خان بارها از انگلیس پول گرفت، و معنویات امیر را ضعیف ساخت، و تفرقه در صفوف مجاهدین ملی انداخت تا که بالاخره ذریعه دختر خود امیر ضعیف النفس را کشان کشان به مقتل سابق قشون انگلیس به گندمک برد و معاهده منحوس گندمک را در چهارم جمادی الآخر یعنی ۱۲۹۶ق (۱۸۷۹ می) بسر امیر فاقد الاراده امضا کرد و این اقدام دومی بود که خلف بعد از سلف نمود. یعنی پدر ولایت پشاور و بنگش را بر سیکها فروخت و پسر هم به لطائف الحیل امیر را مجبور با مضای معاهده منحوس گندمک کرد. تا ولایات دیگر از قبیل پشین، لورلائی، کرم، نوشکی، سیبی، خیر از پیکر مملکت جدا شدند و ضمیمه هند برطانوی گردیدند.

دختر یحیی خان یگانه علت عیاشی و عطالت و سستی مزاج امیر یعقوب خان و فلاکت وی گردید. تا که سلطنت وی هم سقوط کرد انگلیسیان آن امیر ضعیف النفس را که از دست خسر خود بچنان حالت فلاکت و سفالت افتاده بود به دیره دون هند نفی کردند و زمام اقتدار افغانستان را در حدود ۱۲۹۷ق بکف آهنین امیر عبدالرحمن خان سپردند.

(۴)

امیر عبدالرحمن خان و یحیی خیل

امیر عبدالرحمن مرد ازموده و هوشیاری بود که نشیب و فراز زندگانی را دیده و سرد و گرم را چشیده بود، وی بنظر اول دانست که دودمان یحیی خان منبع فساد و فتنه مملکت اند و موسی جان پسر کوچک امیر یعقوب خان را که از بطن دختر یحیی خان است ولیعهد ساخته و میخواهند بذریعه این طفل شیر خوار باز مملکت را ملعبة آمال ننگین خود سازند.

یحیی خان با سقوط امیر یعقوب خان در تمام نقشه های کشور فروشی ناکام برآمد و چون غیظ و غضب شدید ملت را نسبت بخود حس میکرد بنابران بفکر افتاد، اگر باداران وی یعنی انگلیس ها از افغانستان برونده و خاندان او به انتقام شدید غازیان و مجاهدین ملی گرفتار می آیند و به کیفر کردار وطن فروشانه خود میرسند بنا بران در حدود ۱۲۹۷ق با خانواده خود از افغانستان برآمده و بدامن بادارن قدیمی خود انگلیسها دست زد، و در هندوستان برطانوی آواره و پناهنه گردید.

باداران وی خدمات وطن فروشانه یحیی خان را قدر کردند و این خانواده خیانت و عطالت و ملت و آزادی و وطنفروشی را در دیره دون هندوستان جا میدادند و مدتی زیاد تنخواه خوار انگلیس ها بودند و فرزندان یحیی خان سردار محمد یوسف و محمد آصف در همانجا و تحت سایه مربی قدیم خود یعنی انگلیس پروردۀ خوان

نعمت او شدند.

درین وقت امیر عبدالرحمن خان بر افغانستان حکم می راند وی بنظر جایز میدید که دودمان یحیی خان در تحت تربیه مخصوص انگلیسها گرفته شد و در دیره دون برای مقاصد دونی پرورده می شوند. و در جلد دوم تاج التواریخ که تحت نظر خود امیر نوشته شده در فصل هفتم این مردم را چنین معرفی میکند!

”بعضی از آنها تحت حمایت دولت انگلیس میباشد یعنی کاسه لیسان دولت انگلیس میباشد.“ این تعبیر امیر عبدالرحمن خان خیلی بجاست و در همین کتاب در فصل پنجم از صعایت و مفسدات این مردم با انگلیس ذکرها دارد و قراریکه معروفست، در مرض مرگ به فرزندان خود توصیه نموده بود که از خاندان یحیی خان احتراز جویند.

خلاصه: بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان در ۱۳۱۹ق باز انگلیسها حس کردند که فرزند جانشین او که مرد جوان و وطن خواهی بود و با شدت تمام به اصلاحات عرفانی و عسکری و صنعتی دست زده در تحت با شافیون استعمار قرار داده و توجه او را از مملکت بطرف دیگری بگردانند و برای این کار باز هم همان خانواده یحیی خان را موزون تر یافتند و رولی را که یحیی خان بدربار امیر یعقوب خان پیش برد بود در دربار امیر حبیب الله خان بذریعه فرزندان او به جلو بردند.

(۵)

نادر خان (۱۸۸۰ - ۱۹۳۳ میلادی)

خانواده یحیی خان بعد از تربیه چندین ساله انگلیس به افغانستان
بر گشت و جرائم فساد و فتنه و عیاشی و شهوت پرستی را بدربار
جوان ساده (امیر وقت) داخل نمودند!

دو نفر فرزندان یحیی خان به نام مصحابین دربار امر مقرر شدند و
این دو برادر ماموریت داشتند که امیر را از هر طرف احاطه نموده بر
عیش و نوش و شهوت پرستی مشغول دارند. سردار یوسف خان عیناً
رول پدر خود را بازی کرد و دختر خود را داخل دربار امیر نمود و
همین دختر که مشهور بود به "ملکه هندوستانی" امیر را بانواع ملاهی
و فواحش گرفتار کرد. و برادران دختر که نادر خان و شاه محمود
خان و هاشم خان و شاه ولی بودند نیز بیرون دربار و ارگ شاهی را
بدست گرفتند و در مدت کمی حبیب الله خان آنقدر محصور گردید
که اختیار تنفس هم نداشت. زیرا زمام کارش بدست فرزندان و
دریارش بدست مصاحبان و حرمسن بدست دختر مصاحب افتاد و بعد
ازین از امیر خبری نیامد و در عیش و نوش آنقدر مستغرق گردید که
حیات خود را در همین راه از دست داد و بسال ۱۳۳۷ در کله گوش
لغمان بدست همین مردم در حالت اغماء بیهوشی قتل گردید.

امیر حبیب الله خان پادشاه رحم دل و ترقی خواهی بود. وی در
اوایل سلطنت هندوستان را دیدن کرد و بعد ازان در سال ۱۳۲۵ ق
بدوره مملکت خویش بر آمده و میگویند روزی که از سفر هند بر

گشت و به سرحد افغانی در تورخم رسید مردم را امر داد تا مناری از سنگ بسازند و چنین گفت: که همین منار نشان تعهد ماست که افغانستان را در مدنیت و ترقی همدوش ممالک مشرقی بسازم و به همین اراده نیک در افغانستان مکاتب عالی ملکی و عسکری ساخت و سراج الاخبار را نشر کرد. به ساختمان راه پرداخت، به عمران مملکت آغاز کرد ولی متاسفانه حرائیم عیاشی و سفلگی و رعونت و شهوت پرستی که از منبع خان مان یحیی خان بدربار امیر نشر میگردید امیر را عیناً سلطان محمد خان ثانی گردانیدند و آنقدر به لهو و لعب فرو بردنده که سر خود را دران راه نهاد.

عناصر ترقی خواه و ملت دوست که بدربار امیر بودند بسبب اقتدار مصاحبان و نفوذ روز افزون نادر خان فرزند مصاحب یوسف خان نمی توانستند مقاصد ملت خواهی را پیش ببرند، و نادر خان که عباء و جدباء با استعمار چیان هند ربطی داشت در تحت نظر آنان پروردگر شده بود اکنون مخصوصاً مطعم نظر ویسرای دهلی بود و تائیدات برطانوی این مرد را میپورانید.

برای این که نفوذ این شخص در قبائل تحکیم یابد در حدود ۱۳۳۰ق انقلاب مدهشی را در قبائل سمت جنوبی بر خلاف امیر انداختند. این جنبش قبائل علته نداشت جز اینکه ویسرای هند خواسته بود نادر خان را وجاھتی بدست آید و نفوذ وی هم در دربار و هم در قبائل افزون گردد.

قیام قبائل با شدت و خامت بروز نمود و کابل را مورد خطر قرار داد. امیر که غرق نشاط و شهوت بود، به تسویل "ملکه هندوستانی" و مصحابین خود مجبور شد. نادر خان را از کابل بحیث

جنرال مدافع به سمت جنوبی فرستاد. جنرال که از طرف دربار دهلي تقويه و تائيد ميشد و ازان منع فيض، تعليم و هدايت ميگرفت، بمدد مامورين انتليجنت پشاور و پاره چنار بصورت ساحرانه آن شورش عنيف را فرو نشاند و در نتيجه مورد نظر مخصوص امير و قبائل قرار گرفت و برتبه نائب سالاري ارتقا جست و بعض سپه سالاران عينه عصر امير عبدالرحمان خان زمام لشکر افغانی بدست اين مردي که از طرف دربار گماشته شده بود داده شد!

كسانيكه درين سفر جنگي با نادر خان همراه بودند و وقایع آينده حیات او را هم دیدند، در کمال صداقت ميگويند که از همان وقت، طرح شاهي نادر خان از طرف قواي استعمار و مامورين دهلي ريخته شده بود. على اکبر طرزی يکی از جوانان آزادیخواه افغان در زمستان ۱۳۱۰ش با نویسنده این سطور مصاحبہ داشته. وی بعد از انجام ماموریت های سیاسی و عسکری از اروپا و مسکو بر گشته بود و عقاید و معلومات و اسناد خود را راجع به شخص نادر خان بیان ميکرد، و ضمن نقل اسنادی را نشان داد که نادر خان در همین غایله (۱۳۳۰ق) با مامورين سرحدی انگلیس مکاتبه ها داشته و بحیث انگلیس بدریار افغانستان کار ميکرد، و در امور کلی و جزوی از مامورين انگلیس هدايت ميگرفت.

على اکبر طرزی مدتھا در روسیه نماینده نظامی افغانستان بود. وی در دوران ماموریت خود بسا مارشالان متقادع و رجال عسکري تزاری را که در آنوقت در تاشكند و مسکو بحالت انزوا میزیستند ملاقاتها نموده بود و نقل بسيار اسناد را به وی داده بود که به دوران ماموریت خود همین مرد عسکري روسي بر حسب وظيفه از افغانستان بطور

محرمانه بدست آورده بود.

یکی از اسناد تا جاییکه مضمون آن بحافظه ام مانده چنین بود در خطاب به نادر خان!

”سپه سalar امیر محمد خان به سبب پیری از کار افتاده و مامورین هند برگردانی با امیر تائید کردند که شما را سپه سalar کابل مقرر دارد. امیر در اول بما اطمینان داد ولی بعد از چند گاه گفت که پدر بمن توصیه کرده بود تا از خاندان یحیی خان احتراز کنم بنا برین اگر جنرال نادر خان را سپه سalar نساختم مامورین دولت برگردانی عظمی رنجیده نشوند زیرا پدر و عم او بحضور ما اند و مصاحبن دربارند! اما مامورین دولت برگردانی در هند این مقصد را بسر امیر می قبولانند و شما باید در غائلة قبائل متوجه کار باشید. قبائل بشما انقیاد میکنند و توجیهات دولت عظمی همواره با شماست. دولت هند برگردانی شما را از رجال دوست و همکار خود بدربار کابل می شناسد...“

با این طور جنرال نادر خان رقبای سیاسی و عسکری خود را از بین برده و در حدود ۱۳۳۵ق دیکتاتور مطلق العنان عسکر کابل و سپه سalar گردید. چون اتکای وی بر منابع قوای اجنبی بود و از طرف دربار دهلی با پول و بزور سر نیزه تقویه میشد در مدت کمی لشکر افغان را بدست آورد و رقبای خود را که از دودمان غلام حیدر خان چرخی و دیگران بودند به لطایف الحیل از عسکر افغانی کشید.

جنرال تاج محمد خان پغمانی بلوج که یکی از نوابع عسکری افغانی در جوار آزادی خواهی بود از رقبای مدهش نادر خان بشمار میرفت. وی در حدود ۱۳۴۱ق در سمت قطغن و بدخشان با نادر

خان بر تخت کابل نشست. در حدود ۱۳۰۶ق همین رقیب خود را به شمشیر نهز سر برید. جنرال تاج محمد خان پلوچ اسنادی از دوره کار روانی های سپه سalar در ریاست تنظیمیه نادر خان در سمت مشرقی و قطعن مربوط سנות (۱۳۳۹ق تا ۱۳۴۱ق) بدست داشت که در حدود ۱۳۰۶ش نویسنده سطور آنرا دیده بودم و آن عبارت از چند قطعه مکتوبی بود بامضای سپه سalar نادر خان که به برخی از معتمدین خاندانی و عسکری نوشته بود.

واقعه کله گوش لغمان شب ۱۸ ماه جمادی الاول ۱۳۳۷ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سalar درین حادثه دخیل بود اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند. ازان جمله کتاب اسرار در مورد افغانستان نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد. زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلي و کابل طرح شده بود.

یک قطعه مکتوب که بذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده این طرح مخفی را واضح میسازد و نقل آن اینست! ”علیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابر صالح محمد خان نائب سalar صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است شمایان خاطر خود را جمع دارید کوایف جلال آباد را آرنده این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است. آنچه با شمایان گفته شده بود بهمان قسم شد. بعد از تدبیق میت برادرش را بنام امیر ساختیم و مایان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند.

”ارجمند رکاب باشی متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب درین معامله شریک مایان است و انشاء الله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنة با قوم خود میآید. عساکر دارالسلطنة را آن برادر بجان برابر بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاء الله تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر خود را جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هر کس که مدعی سلطنت شود برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدھید باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه ۱۹ ماه جمادی الاول ۱۳۳۷ امضاء محمد نادر.“

(در مکتوب فوق رکاب باشی شاه ولی خان برادر نادر خان و مستوفی الممالک میرزا محمد حسین خان کوهستانی است).

این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل نوشته شده ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه رسید یا نه؟ زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر اول جمعی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در ۹ حوت ۱۲۹۷ ش بازی کرد. در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حریمه نیز مقرر گردید. (رجوع به شماره سوم جریده امان افغان کابل) و ازین بر می آید، که صالح محمد خان این پلان نادری را تعقیب نمی کرده و در طرفداران سلطنت امانی شامل گردید است.

بهر حال نادر خان بعد از واقعه کله گوش چه میکرد؟ یک حصه مهم امال او در مکتوب فوق وانمود میکند و همین منویات حریصانه

او بود که در موقع بیعت امیر نصرالله خان در کله گوش لغمان روز ۱۸ جمادی الاولی در حالیکه رجال دیگر مانند والی علی احمد خان به بیعت کردن حاضر بودند ولی بقرار تصريح آقای عبدالهادی داوی نویسنده امان افغان، سپه سalar محمد نادر خان سخنان معنی داری گفت! این سخنان پهلو دار (رجوع بشماره اول صفحه ۶ ستون ۲ امان افغان ۲۳ حمل ۱۲۹۸ش) چه بود، ظاهراً شرح سخنان پهلو دار (!) را مکتوب فوق میدهد که در آنوقت متأسفانه تمام رجال کابل و ملت را فریفت!

چه شد که نادر خان در همین مرحله به اخذ و غصب تاج و تخت موفق نیامد. این سوالیست که باقیستی در تحت روئشنی بسی از اسناد تاریخی جواب گفته شود، و وظیفه تاریخ است که ما درینجا با این مسئله نمی پیچیم. فقط همینقدر توان گفت که دستهای قویتر از نادر خان نیز وجود داشت که امیر نصرالله را ان بین برداشت و نادر خان را نیز بجای خود نشاند. حتی در همان واقعه جلال آباد نزدیک بود سپاهیان افغانی نادر خان را نیز با امیر مقتول ملحق سازند.

بعد از ۹ حوت که روز جلوس اعلیحضرت امان الله خان بود ظاهراً صالح محمد خان سپه سalar درجه اول و ناظر حربیه مقرر گردید ولی دستهای مرموز نادر خان را نیز به صحنه جدید راند، و بعد از اعلام جنگ استقلال در شعبان ۱۳۳۷ق به سمت جنوب فرستاده شد.

جنگ استقلال در سه جبهه آغاز شد، جبهه سمت مشرقی و دکه به سپه سalar صالح محمد خان سپرده شد. جبهه قندهار به صدر اعظم عبدالقدوس خان اعتماد الدوله و جبهه جنوبی به سپه سalar نادر خان.

اولی در یکی ازین جبهات لشکر افغانی موققیت نیافت و فقط در جبهه جنوبی بود که نادر خان و برادران او شاه ولی خان رکاب باشی و شاه محمود خان در مدت ۱۵ روز یعنی تا آخر شعبان از کوتل پیوار گذشته و به اشغال وانا، سردیکی، تهل مستقرهای محکم نظامی دولت انگلیس توفیق یافتند!!! سر این فتوحات شاندار و رایگان را شما در مطالعهٔ غائله سمت جنوبی ۱۳۳۰ق و مکتوبی که از منابع روسی تزاری بدست آمده بود دریافت میتوانید. ورنه معنی ندارد که دولت معظم انگلیس در جبههٔ مشرق یک قدم عساکر و قبائل افغانی را موقع پیشترفت نمیدهد. در جبههٔ غربی، قندهار نیز به لکها نفر غازیان قندهار، یک قدم پیش رفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدک از طرف قوای برطانیه اشعال میشود ولی فقط در جبهه سمت جنوبی قوای هوایی و زمینی برطانیه شکست میخورند. در حالیکه قشون افغانی و قبائل جنوبی یک طیاره و توپ بزرگ ندارند و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیلد مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدهش زمینی و هوایی کوفتند! و در نتیجه همین دسائیں سیاسی و حرbi برطانیه بود که نادر خان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که از دکه شکست خورده بود گرفت و وزیر حرbi و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.

قطعهٔ دوم مکتوبی که نزد جنرال بلوج بود، این مقصد را خیلی واضح میسازد. اینک اینجا نقل آن مکتوب را که از حصار عسکری گردیز بنام شاه ولی خان بتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ق نوشته شده

درینجا بر صفحات تاریخ می سپاریم.

”تا سیه روی شود هر که دروغش باشد“

مکتوب

”ارجمند عزیز الوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان الله باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است، بخاطر جمعی تمام مشغول کارهای خود باشید بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکنند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید مقابله و مقدمه نخواهید دید برای حق خاطر جمعی داده شده است بکارданی و هوشیاری شماییان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شماییان در آنجا و مایان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیز الوجود را بر خدا می سپارم بسیار متوجه بوده باشید بتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ محل امضاء: محمد نادر سپه سالار.“

این مکتوب موضوع را خوب روشن میسازد که نادر خان جرنیل چگونه نایب سالار شد و بعد ازان چگونه بمقام سپه سالاری رسید؟ و چطور او را در جبهات جنوبی فاتح تهل و فیلد مارشال گردانیدند؟ و در آینده بذریعه همین مرد چه نقشه استعمار و ارتجاج در افغانستان عملی شد؟ فتأمل!

فیلد مارشال نادر خان سپه سالار که با موفقیت اسرار آمیزی از سمت جنوبی بر گشته بود در کابل از طرف شاه نو جوان و ساده دل بسیار نواخته شد. منار یادگار بنام وی بنا گردید، وزیر حربیه مقرر شد و برادرانش ماموریت های بزرگ یافتند و صحنه فعالیت شان خیلی

وسيع شد.

در مدت يکسال بعد از ختم جنگ استقلال مردم دانستند که اين ذات چه میخواهد؟ و چه نقشه عميقی را برای بدست آوردن تاج و تخت به امداد اجانب طرح کرده است. بنا بران همان شاهی که ديروز نشان لمر اعلى و فاتح بزرگ را بر سینه او زده بود مجبور گردید که اين ادعا طلب مقام شاهی را از مرکز دور نگهدارد. بنا بران او را بحیث رئيس تنظیمه بسمت قطعن و بدخشان تبعید کرد (۱۳۴۱ق) که آمال و منویات او با يك سلسله روابط اجنبی خوب واضح شده بود. از حیث اجبار او را بنام سفیر پاریس از افغانستان طرد و تبعید نمود! ولی نادر خان شخصی نبود که دست از طلب بدارد و گفتی "دست از طلب ندارم تا کام من برايد."

این شخص در پاریس بحیث وزیر مختار افغانی نشسته بود ولی روابط خصوصی وی با لندن و دهلی موجود بود و انتظار آنرا می کشید که چه وقت باداران قدیم او را باز بخاک افغانستان راه خواهند داد؟ باداران قدیم وی چون فاقد رکن بزرگ سیاست خود به دربار کابل شدند خواستند تاریخ (۱۳۳۰ق) را باز درینوقت تجدید نمایند و بنا بران از دربار دهلی امر داده شد که غائله مدهش (۱۳۰۴-۱۳۰۳ش) سمت جنوبی را بر پا دارند. و در رأس آن عبدالکریم يکی از شهزادگان فراری هند را به حواشی سرحدات جنوبی فرستادند. چون ناد خان یگانه پهلوان میدان قبائل جنوبی بود درین بار باز تصور میرفت که پادشاه وقت مجبور میشود و از او استمداد میکند. و این وسیله تجدید نفوذ و اقتدار مرد مطرودی خواهد بود. که اینک در زوایای اروپا بانتظار چنین وقایع بسر میبرد.

ولی دربار کابل درین بار هوشیار بود و این شخص را با شاخ و پنجه اجنبی اش خوب شناخته بودند. غائله سمت جنوبی را فرو نشاندند و در ۴ جوزا ۱۰۳۴ ش در حدود شصت نفر بزرگان اشرار را دستگیر و در سیاه سنگ کابل تیر باران کردند.

درین وقت باز شیشه آمال این مرد داعیه دار بسنگ خورد و مملکت دستخوش مطامع وی نگردید و چنین در متفای اروپای خود بزاویه خمول و گمنامی میزیست و بانتظار روزی بود که باداران قدیم وی یعنی استعماریون دہلی بسر ملت افغانستان آورده بودند.

(۶)

نادر خان و انقلاب

سال منحوس ۱۳۰۷ ش آمد و بقراریکه جراید معتبر آنوقت نوشتند
برخی از مامورین برطانوی سپه سalar معزول افغانستان را که در ونیس
جنوب فرانسه بسر میبرد ملاقاتها کردند و مترصدین سیاست افغانی و
هند که انرا مقدمه تحولات سیاسی عظیم دانستند، و جراید هند
مخصوصاً جریده زمیندار لاهور و حبل المتن کلکته در همان وقت
این اسرار را فاش کرده بودند.

انقلاب ۱۳۰۷ ش با شدت از حواشی سرحدات مشرقی و قبائل
شنوار آغاز شد و دوائر سیاسی و جاسوسی برطانیه به فعالیت آمدند.
شاه امان الله خان که تازه دم از اروپا برگشته بود و دست باصلاحات
سریع زده با فجایع غیرمنتظری رویرو شد و در اواخر همین سال دسته
های منظم دزدان کوهدامنی مرکز سلطنت را اشغال و شاه را بسوی
قندھار عقب نشانندند.

درین وقت بود که سپه سalar آواره افغانی را همان کسانیکه طرح
کننده این نقشه انقلاب بودند از ونیس فرانسه براه بمبهی آورده و
کشان کشان از راه تهل داخل سرحدات جنوبی افغانی نمودند. همان
جایی که نقشه نفوذ او را ریخته بودند.

ملکت مالکی نداشت، تشتبه و افتراق حلقوم کشور را میفرشد و
دسته عیاران کوهدامنی در کابل تاخت و تاز میکردند و ملت بجان
رسیده بود. و این موقع زرین برای کامیابی نقشه قدیم شاهی نادر خان
بعد از سعی پانزده ساله استعماریون هند آماده شده بود!

نادر خان با جسم بیمار، و ریش سفید، و سیمای معصومانه بحیث خدمتکار و منجی ملت، داخل افغانستان ساخته شد، اسلحه و مصارف و پول و نفرات جنگی از کجا شد؟ این سوال را خود خواننده حل کرده میتواند که این مرد بیمار را از ونیس کجا آورد؟ به تهل و او را کجا رسانید، و با دست خالی او را کجا داخل سرحدات سمت جنوبی نمود. و وقتیکه به سمت جنوبی رسید اسلحه، سامان، پول مصارف، آذوقه، مرد جنگی آیا از آسمان برایش رسید؟ البته از همان طرفی که خودش آمده بود!!!

سپه سalar نادر خان بصورت اسرارآمیز ساحرانه اسلحه زیاد، پول بعید و مرد جنگی در سمت جنوبی بدست آورد و بشدت بسوی کابل دوید. و همان مردیکه در سال ۱۲۹۸ق در شهر انباله زاده و از خوردن و تربیه استعماریون و هند بزرگ شده و با صور عجیبی که در بالا ذکر کردیم در افغانستان برتبه سپه سalarی رسیده بود اینک از طرف همان مربیان و بادران خود به فتح کابل نایل آمد و ۱۴ جمادی الاول ۱۳۴۸ق (۲۲ میزان ۱۳۰۸) بود که بر تخت کابل نشست و آرمان دیرینه‌ی وی و بادرانش برآمد!

ملت افغانستان که از انارکی دوره انقلاب بستوه آمده بود اساساً با تاج گذاری و تخت نشینی نادر خان مخالف نبود ولی ازین شخصی امیدها و آرزوها هم داشت. زیرا نادر خان از ابتداء ماسک وطنخواهی و ملت پروری و طرفداری دیموکراتی و حاکمیت ملی را بروی خود کشیده بود اما افسوساً و دریغاً یکی ازین وعدهاییکه قبل از سلطنت بملت داده بود در ایام اقتدارش عملی نشد. یک شاه مستبد و قاتل و سفاکی بیش از حبیب الله نمود، درین وقت ملت فهمید که:

تو از چنگال گرگم در ربودی
چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

اینجا ما آغاز شاهی پر استبداد نادری را با وعده های سابقه اش ذیلاً در روشنی اسناد تاریخی تحلیل میکنیم، که این شخص اساساً از پورودگان مکتب استعمار هند و یکی از ارکان پیشبرد سیاست برطانوی بود و به امداد اجانب به تخت شاهی رسید.

شما در مباحثت سابقه ما خواندید که نادر خان از راه بمبهی به پشاور و تهل آورده شد، ما میدانیم و ملت افغان میداند که اینمرد بیمار هیچ چیزی نداشت ولی اسلحه و مصارف جنگی چندین هزار نفر را استعماریون هند به وی اهدا کردند. و اگر ربطی با برطانیه و مودتی با استعماریون نداشتند، چگونه مانندند که از خاک هند بگذرد؟ و بر خلاف حکومتیکه در کابل موجود بود سورشی بر پا نماید؟

در سال اول جلوس نادر خان (۱۳۰۹ش) دو نفر افغان سردار محمد امین خان و عبدالحکیم خان وکیل التجار پشاور خواستند بر خلاف نادر خان از پشاور در بین قبائل اقدامی بکنند ولی مامورین برطانوی پشاور رسماً در اعلامیه رسمی این حرکت را خلاف مصلحت خوانده و آنها را از پشاور به رنگون طرد کردند (رجوع بشماره ۱۴ سال اول صفحه ۷ جریده افغانستان لاهور).

خوب، اگر سپه سالار نادر خان بر انگیخته برطانیه نبود چگومه او را از خاک هند اجازت دخول سرحدات افغانی دادند؟ و باز هم چگونه دران قبائل وی از همان نوع کار مانع آمدند؟ فتأمل...
برای اینکه مسئله روشن تر شود، اینک شهادت جرائد معتبر همان

وقت!

جريدة حبل المتن کلکته در شماره ۱۹۵ سال ۱۳۰۹ ش بعد از استقرار سلطنت نادری نوشت:

”تمام مسائل بین مامورین انگلستان و محمد نادر شاه در همان اول وله ورود ایشان تعهد شده، و بهمین امید انگلستان تائیدات مستقیم وغیر مستقیم به برقراری حکومت نادری و شکست حبیب الله نمود.“ (نقل از صفحه ۲ شماره ۱۹ سال اول جريدة افغانستان لاهور).

در شماره ۱۹۰ سال ۱۲۹۰ ش جريدة حبل المتن بصورت واضح نگاشت: ”انگلیس ها در میدان سیاست مانند شترنج بازان ماهری هستند که چندین چال را به نفع حریف بازی میکنند، تا در چال آخر مقصد خود را انجام دهند. در میدان سیاست افغانستان حبیب الله (کلکانی) وسیله ای بیش نبود، که همفری سفير انگلیس در کابل او را بمیدان کشیده و اینکه به نفع حریف دیگر (نادر خان) او را از بین برد (يعني نادر خان را از طرف خود به تخت کابل نشاندند).

این شهادت يك جريدة معتبر و آزادی خواه مشرقی بود که نظریات آن همواره مسائل سیاست مشرق، صائب و قرین حقیقت بود. اکنون يك شهادت و تصريح دیگری را از جريدة اروپایی بشنويد.

جريدة ايطالوی جبر ورچیا در سال ۱۳۰۹ ش بعنوان او بنام افغانستان در مقاله ای نوشته بود که انقلاب ۱۳۰۷-۱۳۰۸ ش در نتیجه تشهات هند برطانوی در افغانستان ظهور نموده و گفته بود: ”مجلس وکلای هند در دهلی بمصارف زیاد سفارت انگلیس در کابل اعتراض شدید کردند. روسیه نیز حکومت هند را مسئول بشمرد

که در سال ۱۹۲۹ به قبایل افغانستان اسلحه رسانیده و نفوذ خود را در داخل افغانستان بست داده است و اغتشاش داخلی افغانستان را بذریعه گلوله و کارتوس تقویه کرده است. ممکن است نادر خان مطابق آمال انگلستان است و از مدتها او را میخواستند. زیرا اوی از راه هندوستان در مملکت افغان داخل شده. امتناع دخول اوی بوطن، برای انگلیسها امری سهل بود، اگر این امتناع سودی برای انگلستان میداشت البته عملی میشد ولی انگلستان نادر را اعانت کرد و از اوضاع موجوده جز این دیگر چیزی گفته شده نمی تواند...” (نقل از صفحه ۱۴ شماره اول سال و دوم، جریده افغانستان لاہور ۱۳۰۹).

اینکه نادر خان را حکومت انگلیسی هند برای مقاصد سیاسی به افغانستان آورده، و ازو به نفع سیاست خود قبالة افغانستان را گرفت، و در عوض ادعا پادشاه مطلق العنان این سرزمین ساخت، جراید داخلی افغانی که از طرف حکومت حبیب الله (کلکانی) نشر میشد نیز همین مطالب را واضح نوشتند و آمال سوء این پیر مرد را که آله دست فرنگی شده بود بملت افغان و دنیا اعلان کردند. جریده رسمی آنوقت در کابل حبیب الاسلام هفتگی بود که در شماره ۲۵-۲۶ از اول صفحه ۲ آن بقلم برهان الدین کشککی در سال ۱۳۰۸ ش مقالات مفصلی بعنوان نفاق افغانی نادر خان در حوالی افغانستان نشر شده و حقایق ذیل ازان اقتباس میشود.

”محمد نادر خان همچنان که قبلًا نشر اخبار شده، تا این زمان بکلی مفقود الاثر بود و معلوم است که همسایه مهمان نواز شرقی و جنوبی مان انگلیس این ضیافت را بر عهده گرفته. در مقابل مملکت عزیز ما را از اوی قبالة کرده، دوباره نادر خان را برای استرداد سلطنت

افغانستان به سمت جنوبی فرستاد، زیرا محمد نادر خان نه پولی از خود داشت نه اسلحه و سامانی، پس عودت دوباره او چه معنی دارد؟ آیا همسایه ما انگلیس هنوز روحیات مردم دیندار افغانستان را حالی نشده؟ که نادر خان را بائع افغانستان بر انگلیس می‌شناشد؟ و آیا این چنین رجال خیانت کار پا در صفحهٔ پاک و مقدس افغانستان نمیگذارند.

اگر چه هواجس شیطانی و دساوس نفسانی آن پیر مرد را از راه برد بود، مصروف بحرکات ناملایمش نموده چندی از اقوام غیور جنوبی را بر علیه حکومت مرکزی سورانیده و چندین صحنهٔ خونین کشت و خون و فی البین مسلمین را تشکیل داده. ولی بلافخره بیک حالت سراسیمگی منهدم و به حکومت انگریز منظم گردید، او میخواهد مملکت افغانی ما را به تحت الحمایگی اغیار برد، نام خودش را از دائرهٔ اسلامیت و افغانیت زایل ساخته و خسرالدینا والآخره شده طوق حمایت و بندگی اغیار را بگردن خود افگنده باشد... پردهٔ خیانت چشمانش را دوخته و خود پسندی و جاه طلبی عقلش را از سر ریوده، باینطور حرکت سراپا مذلت او را وادار کرد، ولی ملت اسلامیه افغانیه ابداً بقبولیت این مذلت و عبودیت تن نمیدهند و گهی تحت بار بدنامی و بندگی نمیروند... آمدیم بر این مسئله که نادر خان مملکت ما را بر انگریز فروخته یا نه؟ بلی نادر خان و دیگر مغرضین و خاین‌ها هم وقتی حاضرند که بر طبق متل مشهور (گنجشک ناگرفته پیسه را ده تا) مملکت را بر اجانب بفروشنند...“

این بود نوشته یکی از جراید کابل که از قلم یک نویسنده که تا

کنون زنده است تراوش کرده، و از احساسات مردم نسبت به نادر خان و اعمال او در مملکت فروشی ترجمانی کرده است. این سطور که دران وقت چاپ و نشر شده، در نامه اعمال سیاه این پیر مرد ثبت صفحات تاریخ است. و ما آنرا برای شناسائی و مزید اقتباس کردیم، تا آشکارا شود که ملت افغان نادر خان را به چه نظر میدید؟ و از اعمال وطنفروشی او واقف بود. ولی نادر خان بکمال پر روئی تمام این عناوین را قبول کرد و چون بر تخت کابل بمدد باداران قدیم خود نشست باز هم حکومت هند برطانوی بعد از فتح کابل تائیدات مستقیم و غیر مستقیم خود را با نادر خان دوام داد. تمام مخالفان نادر خانی را در هند به عقابهای شدیدی گرفتار کرد. چنانچه در ۱۳۰۹ سردار امین جان و سردار عبدالحکیم خان را از پشاور به رنگون راهی کردند. جریده افغانستان که در لاہور از طرف مرتضی احمد خان نشر میشد و با لهجه بسیار نرم و دلکش نادر خان را به ترک دیکتاتوری و با قبول رژیم دیموکراتی و حاکمیت ملی توصیه میکرد، این جریده با شدت تمام از طرف حکومت هند برطانوی توقيف و مدیر آن تا ده سال محکوم به حبس شد و به تعییر حبل المتنین این یکی از انواع تائیدات غیر مستقیم بود، که بطور نمونه نوشتم.

اما تائیدات مستقیم:

- ۱ - جریده نیم رسمی سول ایند ملٹری گزیت لاہور در سر مقاله ۹ فروردی ۱۹۳۱ نوشته:
”بقرار گفتہ معاصر پابونیر حکومت هند از نشر اطلاعات

افغانستان خود داری میکند. چون مردم هند با اطلاعات ممالک قریب دلچسپی دارند بائست حکومت هند، این رویه را اصلاح کند. مورد بسیار حیرت و دلچسپی که درین روزها یکی از مجلات مصور معروف لندن عکس های کاروان طویل موتر های لاری نشر کرده که از سرحدات هند برطانوی اسلحه را بطرف کابل میبرند. چون تا از احوال سرحد همواره واقف هستیم از واقعه فوق هم با خبر بودیم ولی اطلاع مذکور را احتیاطاً نشر نکردیم و خلاف مصلحت میدانستیم و هنوز هم همین او به اسطلا دوباره اطلاعات افغانستان معقوله میدانیم ولی اگر از نشر اطلاعات بی ضرر جلوگیری شود مانند نشر این عکس ها اطلاعات مهمی بدسترس تماشاچیان نکته شناس او رای جیحون گذاشته خواه شد. (افغانستان شماره ۱۲ سال دوم ۱۳۰۹ش).

ازین سر مقاله جریده نیم رسمی انگلیسیان واضح میشود که در اوائل سلطنت نادری اسلحه از هند به کابل رسیده و بدسترس رفیق قدیم خود گذاشته اند و این نوعیت از تائید مستقیم است.

۲ - علاوه برین که اسلحه زیادی را در همان ماه های اول ورود نادر خان به کابل حکومت برتابوی هند بدسترس او گذاشت، در حالیکه هنوز وضعیت، استقرار وی به کابل معلوم نبود، و شورشیان در کوه دامن و قندهار وغیره به مخالفت خود با حکومت نادری ادامه میدادند درین حالت بسیار نازک ده هزار تنگ، ۵۰ هزار کارتوس را آیا بدون اعتماد و تعهدات سابق حکومت هند چگونه به نادر خان داده میتوانست؟ و معاون همین امداد یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند را نیز بنام قرضه در ۱۳۰۹ش یعنی سال اول سلطنت نادر خان به وی دادند. حالا خود خوانندگان محترم ما قیاس کنند که این تائید

مستقیم آیا بدون اعتماد تعهدات به قرار که جریده حبل المتنین به آن اشاره کرده، صورت گرفته میتوانست، حکومت امانی در مدت ده سال سیاست پر طمطراق خارجی خود این قدر اعتماد حاصل نکرد ولی نادر خان در مدت چند ماه چرا مورد اینقدر نوازش دولت برطانیه گردید؟

این سخنها یی است که دانایان رموز سیاست میدانند و اینگ ما بعد از مدت ۲۲ سال اسرار آنرا مینویسیم، به تاریخ معاصر افغان آنرا برای تائید ثبت میکنیم و قضاوت را بخود خواننده خود میگذاریم! چون این تائیدات مستقیم و غیر مستقیم حکومت هند برطانوی با رفیق و پرورده قدیم خود داشت در دنیا مورد تبصره مطبوعات و محافل سیاسی قرار گرفت و پرده ازین اسرار برداشته شد. نادر خان مجبور گردید که درین باره به ملت افغان چیزی بگوید و این جلب تائیدات برطانوی را بنظر ملت مشروع نشان دهد بنا بر این مجبوریت بود که بتاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۳۰۹ نادر خان مجلسی را بنام شورای ملی تشکیل و دران مجلس وکلاء را مخاطب قرار داد. درین نطق افتتاحیه نادر خان وانمود میکند که حکومت برطانوی او را به سمت جنوبی نمی ماند که از اقوام سرحدات آزاد امداد بگیرد.

ولی ما بچشم خود دیدیم که نادر خان از بمبهی تا تهل در خاک هند برطانوی گذشت و بسرحد افغانی داخل شد، اگر برطانوی ها مخالفتی با او میداشتند آیا این آمدن او را که سراسر منافی حقوق بین المللی بود چرا مانع نشدند؟

نادر خان درین نطق میخواست حقایق روشنی را از چشم دنیا بپوشاند و بگوید که من از هند برطانوی امدادی نگرفته ام! ولی دنیا

دید و تاریخ دلائل و استناد ثبت کرده! خیر تعجب امیز اینست که در روز افتتاح مجلس شورا نادر چند دقیقه بعد به امداد دولت بریتانیایی اقرار نموده اظهار داشت: بلي سال گذشته (هنگام اشغال کابل) بعضی دولت ها بما کمک و معاونت نمود مانند دولت بریتانیایی کبیر که این معاونت کمک مفت و رایگان را بدون کدام قید و شرط به افغانستان کرد و امداد یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند و ده هزار تفنگ و پنجاه هزار کارتوس بدسترس ما قراد داد (هدیه مجله کابل صفحه ۱۵ سلطان ۱۳۱۰ ش).

نادر درین اعتراف خود اسم بعضی دولت های امداد دهنده را برده است! ایا کدام دولت های امداد دهنده بود غیر از انگلیس ها. جای افسوس است که امداد های دیگر بریتانیا را که بوی نموده بود نگفت.

در گفتارهای خود نادر اشاره از کشور فرانسه و جرمنی نیز نموده است که گویا اسلحه از این کشورها نیز اخذ نموده است اما اخذ کردن کاری و مفت کمک گرفتن چیزی دیگری است.

بلي کمک های نقدی و جنسی یعنی پول و اسلحه انگلیس که انگلیسی ها به نادر نمود. پس با این یار دیرین خود اعتماد داشت این کمکهای مادی و معنوی بخشش بود به فرض این معاونت در مقابل صلب استقلال سیاسی و آبروی کشور بود که نادر تقدیم باداران قدیم انگلیسی خود نمود. چندی بعد یک سیاست مدار کهنه کار انگلیس بنام سر فریزر تتلر بنام سفیر به کابل آمد. بیست سال بعد وی اعتراف کرد که انگلیس ها نادر را ده هزار قبضه تفنگ، یک لک و هشتاد هزار پوند بخشیده بود. راستی هم اینست که دولت بریتانیا فیاض

است (دیده شود به صفحه ۲۳۱ کتاب افغانستان چاپ لندن ۱۹۵۰ تالیف نویسنده معروف سر فریزر تتلر که چندی بعد در سال ۱۳۱۲ وزیر مختار و نماینده سیاسی انگلیس در کابل شد) و این وظیفه وجودانی وی بود که به حقایق اعتراف نماید. در مجلس شورا برای مشروعيت عمال خود نادر اظهار نمود اینکه شاه امان الله هم در سفر انگلستان خود از انگلیس ها قرضه گرفته. نادر در این گفتار خود از غرض کار گرفته. بدون اینکه بسنجد خواست از حقایق چشم پوشی نماید لیکن مردم جهان حقایق را بچشم باز مینگرنند. اینکه دولت امانی چه وقت از انگلیس ها قرضه گرفته روئی کدام سند و شواهد؟ زمانی که اعلیحضرت امان الله خان از سفر اروپائی خود باز آمد مدت زمانی کوتاهی نگذشته بود که انقلاب داخلی شروع شد پس انگلیس ها خواهیم نبودند که یک دولت در حال سقوط را قرضه بدھند. در گذارشات بین المللی هم این خبر آمده است که دولت امانی از انگلیس ها هیچ نوع کمک و معاونت و قرضه را اخذ و قبول نکرده است. لیکن نادر خان میخواست به کمک دلایل میان تھی خود را و دولت خود را تبرئه و از زیر بار مسئولیت داخلی و خارجی برای خود راه بیرون رفت درست نماید که درست نشد. نادر بعداً گفت اینکه بزرگان دولت انگلیس در لندن به امیر امان الله خان کفتند؟ هر گاه شاه امان الله روابط سیاسی خود را با اتحاد شوری قطع نماید، در مقابل انگلیس ها به دولت افغانی هر گونه کمک و معاونت و هر مقدار قرضه که ضروفت داشته باشد برایش خواهند داد لیکن امیر امان الله خان زیر بار نرفت و رهسپار روسیه و ترکیه گردید. زمانیکه شاه امان الله به مسکو رسید در وقتی بود که افکار عامه هندوستان

روشن گردید و افغانستان را به حیث یک کشور آزاد شناختند و زمانیکه کاظم پاشا از ترکیه وارد افغانستان گردید که لشکر افغانی را منظم سازد درین وقت بود که در شنوار شورش بر پا گردید و انگلیسها فرصت یافتند که تمام تشکیلات دولت امانی را مورد تخریب قرار دهند. (جريدة اطلاعات طهران شماره ۸۰۶، سال ۱۸۰۹).

از این تفصیل شما فهمیدید که چگونه انگلیسها به افغانستان اغتشاش آوردنده، و چگونه بهره برداری سیاسی نمودند و تخت پادشاهی را از کی گرفتند و به کی بخشیدند و چگونه مستقیم و غیر مستقیم کمک های خود را بدین دست پرورده خود نمودند.

حال این نظر را نمایان سازیم این که اعلیحضرت امان الله خان نادر خان را به چشم یک شخصیت مشکوک و اجنبی پرست میدید؟ این سخن را شاه امان الله به زبان خود اظهار نموده و من شخصاً در همان مجلس خاص حضور داشتم و شنیدم و برای شما نقل قول مینمایم.

در سال ۱۳۰۹ شب در هوتل مقر یک مجلس دایر بود و همرکابان قندهاری شاه و خوانین و عده از دوستان نزدیک شاه موجود بود. شاه آزرده خاطر مینمود، از جهتی غمگین و افسرده خاطر بود که در همین روز لشکر قندهاری بر ضد مخالفان دست به اسلحه برد و عده از عساکر فراهی لکش کشته شده بودند. در همین وقت ذکری از نادر خان در مجلس آمد که این شخص چگونه از راه تهل به افغانستان وارد شد. اعلیحضرت فرمودند: "بلی! من وی را از راه قندهار خواستم مگر وی برایم نوشه که من برای شما در سمت جنوبی کار و خدمت می نمایم. من نادر خان را از کودکی میشناسم،

وی شخص هوشیار است. فیل زمین زیر پای خود را تا اندازه نکند پای بر آن نمیگذارد. مگر افسوس است که همین شخص هوشیار و فعال بدرد ملت نمی خورد. من کوشش زیاد نمودم که وی را از طرفداری سیاست اجنبی باز دارم لیکن سودی نکرد و باز نگردید. پس من مجبور شدم او را به فرانسه فرستادم. حالا هم میگوییم که نادر خان موفق میشود زیرا که مانند انگلیس پشتیبان و کمک کننده دارد.

”حیب اللہ چند ماہی خواهد بود. من میدانم که در مقابل من در این میدان حریف اصلی کیست؟“

”اما ای حاضرین همین محل نشانی باشد که نادر خان بدرد شما نمی خورد!“

این همان بیانی بود که اعلیحضرت (طال عمره) در روزهای اخیر خود در افغانستان فرموده بودند. ۲۲ سال بعد ما دیدیم که اعلیحضرت راست فرموده بودند.

(۷)

وعده خلافی نادر خان

تا حال ما از خاندان نادر و شخصیت وی از روی اسناد تاریخی اظهار نظر نمودیم.

ای کاش نادر خان با ذات مشکوکش به افغانستان می آمد مگر بصورت خادم ملت و منجی قوم ثابت میشد و لکه ننگ خاندانی خود را می زدود و محبوب ملت میشد و از افتخارات شرق محسوب میگردید. مانند مصطفی کمال، سعد زاغلول و گاندی. مگر ناگفته نباید گذشت که بدختی مردم بود که نادر خان در فکر بادشاھی خود شد و عنوان فریبای شاهی تمام موقعیت او را ویران ساخت. هر گاه وی پادشاه نمیشد و بنام مصلح و غمخوار ملت راستی قیام میکرد مانند میرویس خان نام وی تا ابد در دلهای ملت به احترام باقی میماند.

نادر خان زمانیکه از اروپا به وطن آمد ظاهرًا بنام نجات وطن مگر در حقیقت غصب قدرت و پادشاھی بود و شعار نجات وطن و خدمت به مردم را ندا سر داده میگفت من غرض شخصی ندارم، پادشاھی نمی خواهم. وی وعده نمود زمانیکه کابل را اشغال نمودم در آنجا یک حکومت ملی و انتخابی به رای مردم خواهم ساخت. این وعده های فریبینده بود که افغانهای ساده دل فریب آنرا خورد و به طرفداری او به پا استادند و حکومت حبیب الله را سقوط دادند. و همین وعده های فریبینده نادر خان از زمان حرکت وی از اروپا شروع شده بود و همین خط مشی وی تا فتح کابل دوام داشت، مگر

از تمام و عده های وی یکی هم بجای نشد. و زمانیکه پادشاه ساخته شد دمار از روزگار مردم برآورد و از امیر عبدالرحمون کرده سفاکتر از آب برآمد. آنگاه جهت حفظ منافع خود و سوء استفاده از قرآن کریم هیئت دوازده نفری را به شمالی فرستاد و با قید قسم و قرآن و تضمین همین هیئت بود که حبیب الله کلکانی و یارانش را بدام انداخت و بکابل آورده و بدون حکم محکمه تیر باران و بعداً بدار آویخت.

ملت برای براندازی این خائین دست به قیام در هر گوش و کنار مملکت صورت گرفت و عده دست به ترور این خاندان مزدور نمودند از جمله سید کمال در اروپا برادر این سفاک را ترور نمود لیکن به فرمان این مزدور خاندان آن سید مظلوم سر به نیست شد. وی هزاران نفر از مردم شمالی را بجرائم داشتن اسلحه نیست و نابود نموده تا اینکه عبدالخالق این جانی را به سر نوشت اعمالش رسانید. آنگاه بازماندگانش جوانان افغان را به در و ضرب و شکنجه و برچه کشتند بحکم کدام محکمه؟ آیا در مجلس که برای کشتن زیاده از بیست نفر با انتقام قتل نادر منعقد شده بود برخی از علماء و حضرات چرا نگفتند که بجرائم این قتل یک نفر قاتل او عبدالخالق را بکشید ولی محمد هاشم نه گفته بود که ما انتقام خود را از این ملت می کشیم. باید صدها نفر را در قبال برادر خود بکشیم.

آیا صدها جوان را با این انتقام نکشتند. بحکم کدام شریعت، کدام قانون؟ آیا ملت افغان این سفاکی را فراموش خواهد کرد. هزاران نفر محبوس زیر شکنجه کشته نشدند. شانزده اعضای حکومت دهقانی محکوم به مرگ بدون محکمه کشته نشد و خاندانشان تاراج گردید، و هر روز صدها نفر را به توپ نه بستند و در شمالی قتل عام

براه نه یفتید؟

ایا نثار احمد بدیوان سرای موتی شیر محمد محبوس را نکشت و دختر جوان او را بزور و ظلم نگرفت؟ ایا زندان ارگ پر از لشهای آزادی خوهان نشد؟ آیا زندان ولایت بادام باع و محبس قتل‌گاه مردم مظلوم کابل نگردید؟ ایا علامه میر قاسم خان به پای دار فرستاده نشد؟ آیا عبدالحکیم رستاقی را خفیه نکشتند؟

قتل بدون محکمه عبدالرحمن لودین، خواجه هدایت الله خان رئیس تنظیمیه هزاره جات، قتل خواجه امیر الدین خان حاکم سمت جنوبی، قتل جرنیل پینه بیگ خان، فیض محمد کاتب، فیض محمد باروت سفید، تاج محمد پغمانی، غلام جیلانی خان چرخی سفیر انقره، غلام نبی خان سفیر مسکو، غلام ریانی ولد غلام جیلانی سفیر، شیر محمد خان نائب سالار، علی اکبر طرزی، کندک مشر میر عزیز خان محرر انیس، میر مسجدی خان، میرزا احمد مهدی خان، اعظم خواجه رئیس برق، بشیر خان ولد منشی نظیر، دوران خان، محمد یوسف خان قندهاری، میرزا محمد خان دروازه لاهوری، قربان خان طفل ۱۲ ساله، غلام خان معاون مکتب نجات، عبدالفتاح خان تلگرافی، محمد کریم خان متعلم سویدن، شیر محمد خان مامور وزارت معارف، ابراهیم قاری زاده، عبدالحکیم خان رستاقی، امین خان سفیر جرمنی، محمد عزیز خان برادر شجاع الدوله، غلام محی الدین خان مدیر انیس، محمد امیر خان ترجمان، یک نفر برادر امین خان سفیر جرمنی، موسیو دین محمد خان، اسماعیل خان ولد نظر صفر خان، خانباز خان قوماندان کابل، محمد ولی خان وکیل پادشاه، سید غلام حیدر که در ارگ مسموم شد وغیره وغیره.

این مردم بدون محاکمه و اثبات جرم هر یکی به ۱۵-۱۵ سال و زیاتر محکوم شدند: عبدالهادی داوی، میرزا عبید الله قندهاری، یوسف حقیقی، عبدالعزیز وکیل قندهار، میر غلام محمد غبار، میر غلام احمد، میر عبدالرشید، انور بسمل، ابراهیم صفا، غلام دستگیر قلعه بیگ، حبیب الله کندک مشر قندهاری، رحمانی، رضا ترجمان، شیر مست قندهاری، عبدالصمد قندهاری، امین هراتی، سرور جویا، رحمت الله تند نویس، کبیر منشی نظیر، قاضی محمود سنجری، قاضی اسلم سنجری، قاضی اسلم بایانی، سید کبیر، محمود یاور عبدالرحیم خان صافی وزیر فوائد عامه، خلیل الله صافی، محمد عمر تاتا، محمد امین غند مشر، سرحد دار عبدالغفور خان، بی بی سنگری خانم حبیب الله کلکانی و دو دخترش ۲۰ ساله زندان دهمزنگ و بیست سال در تبعید مزار بود. یک خانم وی را کشتند و دو دختر وی را وادرار به شوهر کردن اجباری نمودند. صاحبزاده عطاء الحق وزیر خارجه، خواجه بابو وزیر داخله، عبدالقدیر خان قره باوغی، خواجه میر علم، عبدالغنى کلکانی، کرنیل غلام رسول، ملک عبدالحکیم، امیر محمد، مرتضی عبدالقيوم خان، سید آقا خان، غلام حضرت خان، ملک میر باز، ملک رستم محمد کریم خان، کرنیل نواب خان و قچقار خان و لنگر خان پنجشیری، سید برهان الدین، قاضی علی احمد شکر دره ئی، عبدالقدوس خان و عمرا خان داود زائی و هزاران دیگر که لیست آن طویل خواهد شد.

این زندانیان بعد از ختم دوره زندان فرار شدند، البته در مناطق که اصلاً برای شان قابل تحمل نبود و بر خلاف اصل حریت شخص است و این اقدامات غیر قانونی و غیر انسانی حکومت مستبد اکنون

هم دوام دارد. در حالیکه یونو حقوق بشر را اعلام داشت، ستمگران سیه کار هر چه میخواهند میکنند. در سال ۱۳۲۸ باور خان سلیمان خیل و قربان و حیدر هزاره خفیه از طرف حکومت مسموم و کشته شدند و شیر محمد خان یاور وزیر حربیه بدون محکمه و تعین جزا حبس شد و خانه و مسکن او ضبط و تاراج گردید و بنام دسیسه نوروز سید اسماعیل بلخی و خواجه نعیم و پسران گو سوار و کاپیتان محمد حسین هزاره و سید اسماعیل وکیل سرخ و پارسا و دها نفر دیگر حبس شدند و اقوام و بسته گانشان تحت تعقیب گرفته شدند و بدون محکمه و حکم قاضی در حبس نگاه داشته شدند. هر گاه فجایع بیشتر این خاندان را میخواهید بدانند به شماره های دیگر این جریده مراجعه نمائید. این بود مختصر شده از جریده جمهور اسلام یکم ستمبر ۱۹۵۱ برای ختم کلام به اشعار از همین شماره یعنی شماره اول دعوت مینمایم.

چون خاندان شهی گویدت من افغانم!
یقین مکن که ستم پرور است افغان نیست!
کسیکه بار کش دیگر است افغان نیست
ز دام و دد به جهان کم تر است افغان نیست
کسیکه غترت اسلام نیست در دل او!
سفیه و بی شرف و ابتر است افغان نیست
کسیکه فخر کند بر نژاد اهل هند
برب کعبه که بد گوهر است افغان نیست

کسیکه دین دهد و پول گیرد از اغیار
 شکم پرست و غلام زراست افغان نیست
 به تار ساز حریفان هر آنکه می رقصد
 مثال بوزنه بازی گر است افغان نیست
 کسیکه تازه کند رسم بت پرستی ها!
 عدوی ملت پیغمبر است افغان نیست
 کسیکه مهر به قرآن نموده غدر کند!
 فریب کار و جفا گستر است افغان نیست
 به دوستداری کفار هر که می نازد!
 ز دشمنان خدا بدتر است افغان نیست!
 کسیکه بر در اغیار سجده ها ریزد!
 ذلیل و خوار چو سنگ دراست افغان نیست
 چو خاندان شهی گویدت من افغانم!
 یقین مکن که ستم پرور است افغان نیست

ختم شد